

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Social

اجتماعی

نویسنده : شریفه شریف

۲۱ جولای ۲۰۱۵

مرگ خورشید عطائی: آخرین شعر

اندیشمندی و تفکر معجزه انسانی است . یک انسان را از انسان دیگر و یک زندگی را از زندگی دیگر متمایز می کند . زندگی انسان های متفکر و پرسشگر، زندگی های دیگران را تغییر می دهد و اذهان بسیاری دیگر را به تفکر و پرسش و ا می دارد . الهی به شمار اینگونه اندیشمندان و این زندگی ها که پیروان سر به زیر و چشم بسته را به درنگ و ا می دارد افزون باد .

اما مرگ که پایان هر زندگی و زنده جان است هم می تواند متمایز و اثر گذار باشد .
مرگ روانشاد خورشید عطائی - شاعر ، ژورنالیست و فعال اجتماعی از اینگونه مرگ هاست . مرگی تحرک بار و خاموشی ای گویا .

روانشاد خورشید عطائی زنی آرام و آراسته بود . بدون شک که وجدانی آرام و اندیشه آراسته ای هم داشته است . ذهنش پرسشگر و روانش پویا بوده است . زندگی خورشید ، جواب سوال های یک زن دادخواه ، انسان دوست و آزاده بود و مرگش سوال بزرگتر پیشرفت و تغییر .

خورشید عطائی آگاهانه جنازه خود را جدال میان تحجر و تحرک - کهنه و نو و ایستائی و پویائی ساخت . همانگونه که زندگی اش ایستادگی و دادخواهی برای زنان بود ، مرگش راهگشائی بود برای حضور و پذیرش زنان در مسیر راه بند های تولد تا مرگ .

جنازه خورشید مجموعه چند حادثه و رویداد بود . پایانی بود دردناک با آغازی اثر گذار . وقتی دختران خورشید و زنان دیگر راه خود را با تأکید و ایستادگی در میان نهی ها و ملامت های مرسوم باز کردند و تابوت این زن زیبا و آزاده را روی شانه های خود کشیدند، گوئی خورشید خاموشانه به آنان دلداری می داد، جرأت می بخشید و از پشت ابر ها لبخند می زد.

من که هنوز هم حسرت ناتوانی مشایعت پدر عزیزم را تا آرامگاهش در دل دارم ، در آنروز جنازه خورشید شاهد بودم چگونه زنان گام به گام به زمین نزدیک می شوند و با زمانه پیش می روند . طبیعت، زمین و قلمرو های زندگی عاطفی و اجتماعی را میان زن و مرد تقسیم نکرده است . زندگی و مرگ زن و مرد نمی شناسد . اما تقسیمات پدرسالارانه است که قلمرو های "خانه " و "بیرون" را از هم جدا کرده و فرمانروائی را به مردان سپرده است . راه یافتن "سیاه سر" ها به این قلمرو ها را کسانی تجاوز به حریم خود و عنعنات می پندارند که خط کشی ها و سرحد

بندی ها را بدون سؤال و درنگ پذیرفته اند. برای اینگونه افکار ایستا، هر تغییری و هر درخواستی برای شکستن در های کهنه و بسته، پرخاشگری، پروئی و بیگانه پرستی شمرده می شود.

در روز جنازه خورشید عطائی در میان جنگ و جدال اندیشه ها ورقی در قانون سرحد ها زده شد. دختران و دوستان خورشید که با او در زندگی و بیماری اش در منزل و در بیرون همراه و همراز بودند، توانستند او را تا خانه ابدی اش همراهی کنند با آنکه در هر چندقدمی با هشدار های ذهنی و مرسوم " زنان - سیاه سر ها دور باشند" درنگ می کردند.

مرگ و تولد و بیان غم و شادی در هر جامعه ای رسوم و قواعدی دارد. بیشترین این رسوم را مردم ساخته اند و با نسل ها دست به دست می شوند و پا به پای نسل ها تغییر پذیر هم می شوند. رسوم ستونی در ساختار عاطفی و اجتماعی جامعه است. تا آنجا که با زندگی مردم - زن، مرد و کودک - و واقعیت های جامعه سازگاری کند و میان انسان - طبیعت و عواطف سدی و سرحدی نسازد، اویزه فرهنگی است - پذیرفتنی و آرامبخش.

سخنپردازی زنان فعال و اندیشمند تورنتو در جنازه خورشید گشایش دیگری بود برای جای و صدای زنان در اجتماع. وقتی دختران خورشید مادر خود را با دستان خود به خاک سپردند، به انجام مسؤلیتی دست یافتند که مادر شان و طبیعت روی شان گذاشته بود. هر چند شاید با خاطره های اندوهبار و قلب های سنگین از درد به خانه برگشته اند، اما بار سنگینتر مسؤلیت را از شان های شان برداشته شده اند. مشایعت کنندگان جنازه خورشید هم خواهی نخواهی با دل های کم و زیاد اندوهگین اما اندیشه های پرسشگر و پرخاشگر به خانه های خود برگشته اند. همین به تفکر و پرسش واداشتن، قدم هایست در راه شناسائی انسان از خودش و جهان. خورشید با مرگش اندیشه ها را به پرسش برانگیخت. و جواب های یافته خودش را خاموشانه اما پر آوازه بیان کرد. مرگ خورشید آخرین سروده اش بود. شعری برای زندگی. خورشید در مرگش درخشید. امیدوارم که در پرتو این درخشش راه زندگی خورشید های دیگر روشن شود.

روانش شاد، یادش گرامی باد !